

دانش سیاسی، سال ششم، شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۳۸-۱۰۷

## سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران

دکتر رضا سیمبر\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۷/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۹/۲۰

### چکیده

اوپاما که با تغییر شعار تغییر در سیاست خارجی آمریکا به قدرت رسید، عملاً نتوانست آنچه را مد نظر دارد در مورد جمهوری اسلامی ایران به منصفه ظهور برساند. به عبارت دیگر سیاست خارجی آمریکا دچار تغییر عمده‌ای نسبت به ایران نشد و دولت آقای اوپاما همان سیاست‌های گذشته بوش و کلینتون را مبنی بر اعمال فشار، تهدید نظامی و تحریم علیه ایران دنبال کرد. در این مقاله پس از ارائه یک چارچوب تئوریک مبتنی بر نظریات روابط بین‌الملل تلاش می‌شود، نشان داده شود که چه عواملی در شکل‌گیری و استمرار تحریم ایران در سیاست خارجی آمریکا مؤثر بوده‌اند و کنش و اندرکنش این تصمیم‌گیری در سیاست خارجی متقابل ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران چه بوده است؟ در این راستا، بیم‌ها و دغدغه‌های متقابل و افق فراسوی این دو بازیگر ترسیم شده و با توجه به رویکرد تقلیل‌گرا نشان داده می‌شود که سیاست خارجی ایران دارای استقلال از محرک‌های خارجی بوده و بیشتر مبتنی بر پویایی‌های داخلی خود است؛ البته این به معنای انکار این واقعیت نیست که عوامل روان‌شناختی یا محیطی نیز می‌توانند بر سیاست خارجی ایران مؤثر باشند.

### واژگان کلیدی

سیاست خارجی، آمریکا، جمهوری اسلامی ایران، تحریم، پسا جنگ سرد، خاورمیانه

#### مقدمه

اگر چه تاریخ تعارض آمریکا به ایران در دوره جدید حیات نظام سیاسی در ایران، به آغازین روزهای خیزش انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) باز می‌گردد و طی این دوره طولانی ایران اسلامی شاهد اعمال گونه‌های مختلفی از فشار بوده است؛ اما این واقعیت که تغییر شرایط محیطی و ابزارهای حقوقی و فناورانه، آمریکا را به سوی طراحی و اجرای سیاست‌های تازه‌ای رهنمون شده است؛ غیر قابل انکار می‌نماید. در مقاله حاضر نویسنده تلاش دارد تا موضوع تحریم‌های جدید آمریکا را از منظری متفاوت به بحث گذارد، و از این طریق ضمن ارائه شناختی کاربردی از وضعیت سیاست خارجی آمریکا، راه را برای تحلیل موقعیت و اتخاذ تصمیم‌های مؤثر برای بهبود جمهوری اسلامی ایران هموار سازد.

#### ۱. چارچوبه تحلیل تئوریک

همه کشورها براساس رهیافت‌های روابط بین الملل در سیاست خارجی خود متأثر از دو متغیر عمده می‌باشند: متغیر غیرمادی یا ذهنی که در واقع همان باورها، هنجارها و دیدگاه‌های نخبگان تصمیم گیرنده آن کشورهاست؛ و متغیر مادی یا عینی که بوجود آورنده شرایط نظام‌مند یا سیستمی هستند؛ و در موارد مختلف بوجود آورنده احتمالی هم محدودیت‌ها و هم فرصت‌ها می‌باشند. در واقع همین محیط است که شرایط و محدوده ممکن برای کنش دولت‌ها را در عرصه سیاست خارجی به وجود می‌آورد. در خصوص عامل محیطی باید اشاره نمود که هم محیط داخلی و هم محیط بین المللی در دو سطح منطقه‌ای و جهانی تأثیرگذار هستند؛ عملاً این متغیر محیطی است که معین می‌کند دولت‌ها قادر به انجام چه اقداماتی هستند و همان است که محدودیت‌ها و فرصت‌های گوناگونی را فراسوی آن‌ها به وجود می‌آوردند (Joseph, 2008, pp. 35-36).

بازیگری کشورها در عرصه روابط بین الملل در واقع کنش سیاست خارجی آن‌ها قلمداد می‌شود، ولی اقدام متقابل کشورها یا بازیگران در عرصه جهانی است که هندسه ساختار روابط بین المللی آن‌ها را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر روابط بین المللی مطالعه کنش‌های متقابل بازیگران عرصه جهانی است، در حالی که سیاست خارجی

سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران ۱۰۹

بررسی کنش بازیگران در نظام و روابط بین الملل محسوب می‌شود. برخی بر این باور بوده‌اند که برای فهم و مطالعه سیاست خارجی نیاز مبرمی به نظریه‌های عام و قابل آزمون وجود دارد؛ برای فهم سیاست خارجی باید به مشاهده و مقایسه ملت کشورهای مختلف پرداخت و از این طریق رهیافت‌های نظری را برای سیاست خارجی آنان ترسیم نمود (Baghat, 2008, pp.3-7).

در نگرشی دیگر، بر روی عرصه «تصمیم‌گیری در سیاست خارجی» تأکید می‌شود؛ یعنی به جای بررسی نتایج سیاست خارجی؛ ضروری است که به نحوه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اهمیت داده شود. به عبارت دیگر اگر بخواهیم علیت رخدادها و شرایط و الگوهای موجود در واکنش متقابل دولت‌ها را متوجه شویم باید به تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بپردازیم. عده دیگری به بررسی زمینه‌ها و محیط سیاست خارجی تأکید دارند، یعنی معتقدند که درک نتایج سیاست خارجی به فهم اقدامات یا دیدگاه‌ها و تصورات برای تبیین، توضیح و پیش‌بینی اقدام آن‌ها نیاز دارد و فهم این اقدامات نیز به نوبه خود به ادراک محیط فکری و روانی افراد و نخبگان تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی آن‌ها نیازمند است. از دیدگاه اینان محیط روانی در واقع همان تصور و تفسیر تصمیم‌گیرندگان از بسترها و زمینه‌های بین‌المللی است. با توجه به این دیدگاه‌ها در عرصه مطالعات سیاست خارجی است که ویژگی‌های خاص تئوریک جلوه گر می‌شوند. در این راستا باید از ذهنیت تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در فهم ماهیت انتخاب‌هایی که انجام می‌دهند مطلع بود و در عین حال شایسته است از سطوح تحلیل متعدد از خرد تا کلان برای نظریه‌پردازی در سیاست خارجی استفاده نمود؛ مضافاً این که، فهم فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، اگر نه بیشتر، به همان اندازه فهم نتایج سیاست خارجی دارای اهمیت است (Hunter, 2008, pp.41-43).

در نگرشی که می‌توان آن را «سیاست خارجی مقایسه‌ای» نیز نامید، پژوهشگر بر این باور است که می‌توان رفتار سیاست خارجی کشورها را در کل مورد مطالعه قرار داد و به نتایجی دست یافت. از این رو برای فهم سیاست خارجی به تحلیل حوادث سیاست خارجی یعنی آن چیزی که مظهر عملی سیاست خارجی است پرداخته می‌شود.

در نتیجه بررسی می‌گردد که چه کشوری نسبت به کدام کشور دیگر چه رفتاری را و چگونه انجام می‌دهد. در نگرش دیگر یعنی «تصمیم‌گیری سیاست خارجی» پژوهشگر برفرایند و ساختار گروه‌ها برای تبیین سیاست خارجی تأکید می‌ورزد. گروه‌ها به ویژه سازمان‌های و بروکراسی‌ها برای فهم سیاست خارجی مورد مطالعه قرار می‌گیرند؛ اینان مشکلات را چگونه می‌یابند؟ موقعیت‌ها چگونه درک و بازنگری می‌شوند؟ گزینه‌ها چگونه کشف و گسترش می‌یابند؟ چگونه یک گروه به دگرگون ساختن یک تفسیر حاکم می‌پردازد؟ چگونه خاطرات گروه بر مکاشفاتش تأثیرگذار است؟ چگونه انواع مختلف شخصیت رهبری بر ساختار و فرایند گروه‌هایی که در خدمت او هستند تأثیر می‌گذارد؟ در نگرش متفاوت دیگری یعنی «محیط و سیاست خارجی» پژوهشگر ذهن سیاست‌گذار خارجی را خالی و نانوخته نمی‌یابد، ذهن سیاست‌گذار خارجی پر است از باورها، ارزش‌ها، هنجارها و ایستارهایی که تصور از خود و دیگران را شکل می‌دهد. در این نگرش عمدتاً بر جنبه‌های روان‌شناختی تأکید می‌شود و نیم‌نگاهی نیز به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگ سیاست خارجی نیز انداخته می‌شود (Lenter, 2005, pp.66-71).

در نوشتارهای گذشته به ساز و کارهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمریکا در مورد ایران بسیار پرداخته شده است؛ اما کمتر به کنش و اندرکنش سیاست خارجی دو طرف به خصوص با تأکید بر نگاه بازیگران تأکید به عمل آمده است. این مقاله کوشش دارد تا پنجره جدیدی را بر مطالعه سیاست خارجی تحریم آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران باز کند و با نگاهی سازه‌انگارانه به تحلیل دیدگاه‌های دو طرف و روانشناسی سیاستمداران آن‌ها بپردازد. در واقع این ادعا مطرح است که دولت‌های مختلف در دو طرف از جمله دولت اوپاما در حصار و محدوده دیدگاه‌ها و ذهنیت‌های از قبل مطرح قرار دارند و استمرار سیاست تحریم علیه ایران عملاً ادامه همان ذهنیت‌ها و انگاره‌های قبلی است که تا کنون دولت آمریکا نتوانسته است از این محدوده ایجاد شده بگریزد و طرحی نو را در سیاست خارجی خود در مورد ایران شکل دهد.

## ۲. راهبردها و راهکارهای پردازش سیاست خارجی آمریکا پس از پایان جنگ سرد

با توجه به رویکردهای فوق می‌توان گفت در دوران پس از جنگ سرد، ساختار نظام بین‌الملل با تحولات عمده‌ای روبرو شد اما عمده‌تاً نیازهای استراتژیک آمریکا ثابت باقی ماند. در چنین شرایطی بود که رویکردهای گوناگونی درباره جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا ارائه شد. طیف نظریه‌پردازان در سیاست خارجی آمریکا کاملاً متنوع بودند؛ برخی از آنان از رویکردهای نهادگرایی نو لیبرال بهره می‌گرفتند، آن‌ها باور داشتند که آمریکا باید یک «موازنه نهادگرایانه» در سیاست بین‌الملل ایجاد کند و قدرت خود را از طریق چند جانبه‌گرایی، نهادها و سازمان‌هایی دنبال کند که منجر به تثبیت نهادگرایی می‌شوند. «در چنین پارادیمی موقعیت کشور هژمون تنها در صورتی ثبات پیدا می‌کند که امکان هماهنگی با سایر بازیگران به ویژه بازیگران قدرتمند فراهم گردد» (مشیرزاده، ۱۳۸۴، صص ۲۲-۱۸).

در این فرایند نهادگرایان لیبرال از جمله «بیل کلینتون» بر این باور بودند که از طریق بازسازی و تثبیت قواعد، رویه‌ها و نهادها می‌توان به تعادل منطقه‌ای و بین‌المللی نیز دست یافت (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص ۲۷). این گفتمان حاکم در سیاست خارجی دهه نود ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود. بر این اساس سیاست خارجی در جو همکاری و رقابت به همراه گسترش بالقوه مشارکت اقتصادی کشورهای مؤثر در سیاست بین‌الملل ارتقاء پیدا می‌کند و از این طریق است که شرایط کلی و عمومی برای تحقق چند جانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا شکل می‌گیرد.

در همین زمان طیف فکری دیگری نیز در آمریکا رواج یافت که به «ویلسون‌یسم بین‌المللی‌گرا» معروف شد؛ به دیگر سخن، اندیشه‌های امنیتی و ادراکات سیاست خارجی از فضای نهادگرایی به بین‌المللی‌گرایی منتقل شد. در چنین پارادیمی توسل به قدرت از اهمیت و مطلوبیت برخوردار گردید و در نتیجه روندهای جدیدی در سیاست خارجی آمریکا طراحی شد؛ در اینجا بود که راهکارهای حمله پیش‌دستانه، تغییر رژیم‌های سیاسی و یک جانبه‌گرایی و سلطه خیرخواهانه نیز مطرح شد (بوزان، ۱۳۸۶، صص ۲۵-۱۷).

این صاحب‌نظران و سیاست‌گزاران مطالب خود را براساس ضرورت‌های موجود بر علیه فضای پرآشوب و بی‌ثبات مناطق مختلف در جهان تبیین می‌کردند. اینجا بود که ویلسون‌یسم نولیبرال در مقابله و مواجهه با رویکردهای رئالیستی قرار گرفت، و در نتیجه موضوعاتی مانند موازنه‌گرایی در سیاست بین الملل نقش ثانویه و محدودتری پیدا کرد. از دیدگاه جورج بوش و نومحافظه‌کاران موازنه به معنای برتری بود؛ آنان اعتمادی به ساختارهای سیاست بین الملل نداشتند و تبلور این اندیشه‌ها در اقدامات و سیاست‌های تهاجمی خود را نشان می‌داد (فوکویاما، ۱۳۸۶، صص ۴۳-۴۰).

پایان جنگ سرد و پیروزی آمریکا در آن مرحله جدیدی از روابط بین الملل را پایه‌گذاری کرد که توانست بر ماهیت رقابت و منازعه در نظام بین المللی تأثیرگذار باشد؛ مهمترین شاخصه این دوران جدید ظهور و کنشگری بازیگران حاشیه‌ای در نظام‌های منطقه‌ای است. در این باره جیمز روزنا به عنوان اولین طراحان موضوع می‌گوید: در دوره ما در همه دنیا، منابع اقتدار و مرجعیت از معیارهای سنتی مشروعیت دور شده‌اند و به سمت معیارهای کاربردی و کارآمد حرکت کرده‌اند. به عبارت دیگر، امروزه ساختارهای مرجعیت و اقتدار دچار بحران شده‌اند... یک نوع جابه‌جایی مراکز قدرت به عنوان سرچشمه آشوب در دنیا در حال شکل گرفتن است. اکنون از دل خاکسترهای جنگ سرد نظم نوینی در حال شکل‌گیری است. باید توجه داشته باشیم که این نظم، نظمی است که به تدریج و اندک اندک در حاشیه پا می‌گیرد و نه آن‌که در مرکز یکباره هویدا شود (روزنا، ۱۳۸۰، صص ۶۰-۴۸).

اما این نظریه در انگاره‌های فکری سیاست خارجی آمریکا پس از پایان جنگ سرد تأثیر شدیدی را داشته است. سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما را می‌توان گذار مجدد به سمت واقع‌گرایی امنیتی دانست که زیرساخت آن بر روی موازنه‌گرایی و تعادل قرار دارد. می‌توان ویژگی اصلی رئالیسم مورد نظر اوباما را عبور از «ویلسون‌یسم مداخله‌گرا» و توجه به نشانه‌هایی از پراگماتیسم در سیاست خارجی و به کارگیری الگوهای نتیجه‌محور دانست.

این فرایند بر چگونگی روابط آمریکا با سایر بازیگران جهانی از جمله ایران تأثیر می‌گذارد، چرا که در آن معادله قدرت و امنیت در نظام بین الملل تغییر پیدا می‌کند.

«ادوارد کار» معتقد است که شرایط پس از فروپاشی ساختارهای نظام بین‌المللی معادله جدیدی از قدرت را ایجاد کرده است که توازن سنتی قدرت را برهم می‌زند؛ در چنین شرایطی قدرت‌های بزرگ تمایلی برای موازنه‌گرایی از طریق تعارض قدرت نشان نمی‌دهند.

معمولاً قدرت‌های بزرگ اهداف خود را از طرق صلح آمیز پیگیری می‌نمایند در حالی که کشورهای ضعیف باید ناکامی را پذیرفته و یا به جنگ متوسل شوند. هر گونه معادله جدید قدرت می‌بایست در فضای همکاری و مشارکت بازیگرانی انجام گیرد که می‌توانند بر نظم بین‌الملل، معادله قدرت و حوزه‌های منطقه‌ای تأثیرگذار باشند. (Carr, 1946, p.130)

حال با توجه به این شرایط سؤال بنیادین نوشتار حاضر مطرح می‌شود که جهت‌گیری و فرایند رفتار روابط خارجی ایران و آمریکا چگونه است؟ این فرضیه وجود دارد که روابط ایران و آمریکا براساس همکاری نامتقارن قرار دارد؛ این نوع روابط دارای ماهیت تاکتیکی است و در عین حال از روندهای ناپایداری برخوردار می‌باشد و هم این که در حوزه غیر راهبردی شکل می‌گیرند.

در خلال سه دهه گذشته سیاست خارجی آمریکا در منطقه عمدتاً ثابت باقی مانده و دستخوش تغییر و تحول عمده‌ای نشده است، اهداف منطقه‌ای آمریکا عبارت بوده از تأمین دسترسی به نفت با قیمت ارزان، تأمین امنیت متحدین منطقه‌ای به ویژه اسرائیل و نهایتاً تجویز استفاده از زور در صورت لزوم (Hunter, 2008, p.13). «اندیشه معماری» امنیتی ارائه کننده ارتباط پیچیده‌ای بین تعدادی از متغیرهای نظامی و فرایندهای تصمیم‌گیری است که باید بطور نظام‌مند و جامع با یکدیگر ادغام شوند. دولت آمریکا در راستای تعریف عناصر اصلی این معماری امنیتی در خلال دهه‌های گذشته منافع بنیادین خود را در منطقه تعریف کرده است و راهبردی را هم برای حمایت و گسترش این منافع تعبیه کرده و سیاست‌ها و تاکتیک‌های جزئی تر نیز برای تحقق این راهبردها تعریف شده‌اند (McDonald, 2008, pp.19-24). آمریکا خود را از لحاظ تعبیه منابع سیاسی و مالی برای تحقق نهایی این برنامه در منطقه متعهد کرده است در واقع اکنون در دوره ریاست جمهور اوپاما همین سیاست‌ها و راهبردها ادامه دارد؛ دولت اوپاما

سخت می‌کوشد نیروهای واکنش سریع را در منطقه حفظ کند؛ امکانات و پایگاه‌های نظامی متحدین خود را داشته باشد و به تقویت آن‌ها بپردازد، فروش تسلیحاتی بیشتری به متحدان خود داشته باشد و دست به مانورهای مشترک نظامی با آن‌ها بزند (Barakobama.com, 2008).

پارامترهای قدرتی در نظام بین‌المللی مبتنی بر تفکر وستفالی بسیار حائز اهمیت است در این نظام آنارشی گونه اصل «بکش تا کشته نشوی» یا همان «قانون جنگل» حاکم است پارامترهای قدرتی صرفاً جنبه نظامی ندارند، بلکه عوامل اقتصادی، مالی، دینی، پرستیژ و... می‌توانند نقش مهمی را دارا باشند. به این ترتیب است که در بسیاری از مواقع دولت‌های قدرتمند، همواره در دیگران ایجاد ترس و تهدید کرده‌اند چرا که هرگز نسبت به نحوه استفاده دولت‌ها از توانایی‌ها قدرتی شان وجود ندارد. به عبارت دیگر همواره این ذهنیت وجود دارد وقتی پارامترهای قدرتی دولتی افزایش می‌یابد سایر بازیگران به خصوص دولت‌ها نگران اعمال قدرت آن بر علیه خود می‌شوند در اینجا است که انواع مختلف بازدارندگی و اتحادها شکل می‌گیرد (سیمبر، قربانی، ۱۳۸۷، صص ۲۹-۱۸).

### ۳. ایران در پارادایم سیاست خارجی آمریکا

ایران یکی از کهن‌ترین کشورهای جهان است که خود بنیان‌گذار تمدنی فراگیر می‌باشد، و در تاریخ پر فراز و نشیب خود به ایفای نقش‌های گوناگونی در صحنه نظام بین‌الملل پرداخته است. ایران پیش از ظهور اسلام در قالب پادشاهی پارسیان، شدیداً بر روی عرصه بین‌الملل تأثیرگذار بود، و پس از اسلام نیز به یک بازیگر جدی تمدنی تبدیل شد. این کشور در سده‌های اخیر هرگز مستعمره نبوده است و در عین حال تأثیر به‌سزایی را در بازی قدرت‌های بزرگ مانند انگلستان و روسیه داشت و علیرغم اعمال سیاست‌های استعماری این دو قدرت هرگز تسلیم محض و بی‌چون و چرای آن‌ها نبود. سیاست خارجی ایران در دوران پس از جنگ جهانی دوم همواره از سیاست همکاری با قدرت‌های غربی تا سیاست بی‌طرفی و حتی رویارویی در نوسان بود. سیاست خارجی ایران در دوران جنگ سرد تحت تأثیر شرایط موجود در آن قرار



گرفت و به این ترتیب به متحد استراتژیک آمریکا تبدیل شد، واشنگتن امیدوار بود که ایران بتواند جلوی نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه را بگیرد، اما این ائتلاف راهبردی دیری نپایید و رژیم وابسته شاه در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ م.) توسط مردم ایران در روند انقلاب اسلامی سرنگون شد و به این ترتیب جمهوری اسلامی بنیان نهاده شد، از آن هنگام تاکنون ایران و آمریکا روابط سرد، پر از تنش و خصمانه‌ای را سپری کرده‌اند. اهداف منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا عبارتند از:

الف) تضمین جریان یافتن انرژی منطقه به سمت دنیای صنعتی

ب) تأمین و تضمین منافع اسرائیل

ج) مبارزه با اسلام سیاسی به عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی

د) مقابله با کشورهای مخالف منافع آمریکا

ه) گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و

سکولاریسم در منطقه (Hoffington Post, 2009).

در همین راستا، اوپاما بلافاصله پس از انتخاب شدن به عنوان چهل و چهارمین ریاست جمهوری آمریکا بر روی ایجاد تغییر در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای واشنگتن تأکید کرد، اما علیرغم این شعارها هنوز تغییر عمده‌ای در این راستا به وجود نیامده است (Ottaway, 2008, pp.21-29). باید اشاره کرد که خاورمیانه از چند جهت به عنوان این هدف انتخاب شده است؛ از جمله وجود تهدید تروریسم علیه نظام سرمایه‌داری جهانی در این منطقه، ضرورت تضمین امنیت صدور و دسترسی به نفت، تضمین امنیت اسرائیل و سرکوب یا کاهش مقاومت اسلامی کشورهای منطقه و همچنین گسترش فرهنگ غرب. از دیدگاه سیاست‌گزاران نظام سرمایه‌داری و قدرت‌های بزرگ جهانی، تسلیم شدن کشورهای منطقه به الزامات و تضمین‌های نظام سرمایه‌داری راه حل حذف این موانع و مشکلات است.

بیشترین میزان آسیب‌پذیری امنیتی آمریکا مربوط به محل «تهدیدات نامتقارن» از سوی بازیگران بین‌المللی دولتی و غیردولتی است که از عدم تقارن راهبردی برای مقابله با این کشور سود می‌برند (متقی، ۱۳۸۲، صص ۶۸-۶۶).

به دلیل ویژگی‌های فرهنگی منطقه خاورمیانه، تهدید علیه منافع لیبرال دموکراسی غرب و نظام سرمایه داری جهانی به رهبری آمریکا به شدت مطرح است. تلاش آمریکا در جهت برخورد با این تهدیدات امری راهبردی برای کاخ سفید محسوب می‌شود (دهشیار، ۱۳۸۷، صص ۴۱-۲۲).

راهکار پیشگیرانه امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن به ویژه مبارزه علیه تروریسم از طریق ادغام منطقه خاورمیانه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی دنبال می‌شود.

طرح خاورمیانه بزرگ تعیین کننده راهبرد و چارچوب کلان رفتارها و منافع میان مدت و دراز مدت آمریکا در این منطقه می‌باشد، منافع میان مدت آمریکا قطعاً در چارچوب منافع حاصل از نفت و گاز و بهره‌مندی از فرصت‌های اقتصادی آن در خاورمیانه می‌باشد. اما اهداف راهبردی و دراز مدت آمریکا به وسیله حضور سخت افزاری و هم از طریق اصلاحات اقتصادی، سیاسی و امنیتی طرح خاورمیانه بزرگ و با بهره‌مندی از منافع نفت و گاز خاورمیانه دنبال می‌شود و در نهایت ادغام خاورمیانه را در نظام اقتصاد سیاسی جهانی دنبال می‌کند. این اهداف، و طرح مذکور می‌تواند منافع ملی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد (ابراهیمی، ۱۳۸۸).

#### ۴. پارادوکس‌های سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه

مقاومت برخی از کشورهای منطقه در مقابل هژمونی آمریکا با محوریت و رهبری ایران از جمله مهمترین بحران‌های سیاسی خاورمیانه را تشکیل می‌دهد. در این راستا اولین نکته اسرائیل است که به عنوان متحد استراتژیک آمریکا و حافظ منافع آن در خاورمیانه در معرض تهدید جدی ناشی از مقاومت اسلامی به ویژه از سوی انقلاب اسلامی ایران است. طرح خاورمیانه بزرگ بوش در ابتدا با هدف تهدیدزدایی از کشور اسرائیل و تضمین امنیت آن ارائه شد. در مقابل اسرائیل نیز به عنوان اصلی ترین حامی سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا نقش ایفا می‌کند. در تحولات خاورمیانه اسرائیل گزینه‌ای مطمئن و مورد اعتماد نظام سرمایه داری است که بتواند نظم موجود را حفظ کند. در این راستا اشغال نظامی عراق علاوه بر امحای یکی از جدی‌ترین دشمنان اسرائیل حیطة

امنیتی تل آویو را تا بغداد توسعه می‌دهد و به طور همزمان با تهدیدات ایران و حزب الله لبنان مقابله می‌کند (Youngs, 2009, p.39).

در عین حال نباید فراموش کنیم که اسلام سیاسی با محوریت و مرکزیت انقلاب اسلامی ایران یکی از منابع مهم و الهام بخش برای مخالفت‌های آمریکا با ایران است. بحران یازدهم سپتامبر باعث شد تا آمریکا بتواند از طریق اشغال نظامی افغانستان و عراق دست به محاصره فیزیکی ایران بزند. اما همین اشغال یک جنبه پارادوکس گونه داراست، چرا که همزمان با اشغال عراق زمینه راهبردی قدرت یافتن بیش از صد چهل میلیون جمعیت شیعه منطقه با رهبری جمهوری اسلامی ایران فراهم آمد (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۷، صص ۲۲۲-۱۹۸).

این در حالی است که باید در خاطر داشته باشیم دیدگاه باز و عمیق اسلام شیعه با دیدگاه مبتنی بر تفسیر سلفی از اسلام و قرآن سنخیتی ندارد و ایرانیان شیعه و شیعیان عراق نیز خود اولین قربانی این افراطی گری اسلام سلفی هستند، اما دولت آمریکا اصرار دارد تا ایران را رهبر تروریسم در منطقه و در سطح نظام بین الملل معرفی کند و به این ترتیب آن را منزوی و محدود کند. دولتمردان و سیاستگزاران آمریکا ریشه تروریسم در خاورمیانه را بنیادگرایی اسلامی - ایرانی می‌بینند (Nasr, 2006, pp.30-31).

نکته پارادوکس گونه دیگر در مورد آمریکا، تلاش آن برای تسریع در روند دموکراسی سازی، سکولاریسم، ملی‌گرایی و ارزش‌های لیبرال است. علیرغم همه این تلاش‌ها شاهد هستیم که روند انتخابات در کشورهای افغانستان، عراق، فلسطین و... تاکنون باعث قدرت گرفتن هر چه بیشتر اسلام‌گرایان شده است. باید توجه داشته باشیم که حتی اگر اسلام‌گرایان مبارزه خواهی مستقیم با آمریکا را کنار بگذارند اما هرگز حاضر به استقبال و پذیرش سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه به ویژه حمایت بی‌قید و شرط آن از تل آویو نخواهند شد (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۹، صص ۹۷-۸۶).

دغدغه اصلی دیگر آمریکا، توانمندی ایران به توان هسته‌ای و غنی سازی اورانیوم است. از دیدگاه دولت آمریکا این پارامتر قدرتی برای ایران نمی‌تواند قابل قبول باشد چرا که جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور مستقل عمل کرده است و در سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود دنباله روی دولت واشنگتن نبوده است. با این انگاره

ذهنی منفی، موضوع توانایی‌های هسته‌ای ایران، روابط تهران واشنگتن را هر چه بیشتر بحرانی کرده است. ایران از دیدگاه آمریکایی‌ها، رهبر اسلام‌گرایی در جهان است، اما باید توجه داشته باشیم که تلاش آمریکا برای دموکراسی‌سازی به اسلام‌گرایی هر چه بیشتری منجر شده است. در مورد ایران هسته‌ای، دولت آمریکا با اعمال سیاست‌های ایران هراسی، ائتلافی بین غرب، اعراب و اسرائیل علیه ایران به وجود آورده است، اگر چه این ائتلاف به ویژه با حضور اسرائیل در آن تا حدودی شکننده به نظر می‌رسد، اما رسالت آن روشن است و آن بازدارندگی و مهار ایران است (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۷، ص ۹۹).

دولت آمریکا از راهکارهای سخت و نرم در راه بازدارندگی و مهار ایران استفاده کرده است، هدف آمریکا انتقال تسلیحات به متحدان خود در منطقه و نیز ارائه کمک‌های اقتصادی استراتژیک به آنهاست. انتقال تسلیحات به خاورمیانه طی سال‌های ۲۰۰۴م. تاکنون، یعنی سال‌هایی که گفتمان تهدید ایران اوج گرفته و ایران هراسی در منطقه رایج شده است، به میزان سی و هشت درصد نسبت به سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۹۳م. رشد داشته است. طی این سال‌ها سی و چهار درصد کل تسلیحات انتقال یافته به خاورمیانه راهی کشور امارات متحده عربی شده است، به گونه‌ای که امارات به سومین خریدار بزرگ تسلیحات در دنیا تبدیل شده است. در همین مقطع زمانی اسرائیل با جذب سیزده درصد و امارات با جذب یازده درصد از کل فروش تسلیحاتی آمریکا پس از کره جنوبی (با پانزده درصد) به ترتیب دومین و سومین دریافت‌کنندگان تسلیحات از آمریکا بوده‌اند (SIPRI, 2009). البته باید تأکید کرد که خریدهای تسلیحاتی دولت امارات متحده عربی و اسرائیل به شکل برابر و با یک منطق برای ایجاد موازنه قدرت در مقابل ایران نمی‌باشند و اسرائیل دارای اهداف به مراتب گسترده‌تری در این باره می‌باشد و برای امارات سوای ایران بحث رقابت‌های منطقه‌ای در خلیج فارس مطرح می‌باشد.

از نگاه دیگر، در راستای تحقق موازنه سخت، تحرکات نظامی عمدتاً به شکل مانورهای نظامی در منطقه و علیه ایران برگزار شده است. آمریکا وارد دو جنگ در همسایگی ایران شده که از پیامدهای آن تنگ‌تر شدن حلقه محاصره ایران است. بحث

حمله اسرائیل به ایران و تکرار پیوسته این سخن که «گزینه نظامی همچنان روی میز قرار دارد» در همین راستا قابل تفسیر است.

تحریم‌ها و محدودیت‌های سیاسی به عنوان مهمترین شاخصه‌های فشار علیه ایران در حد وسیعی به کار گرفته شده است و ایالات متحده آمریکا و اسرائیل چه بطور مستقیم و چه بوسیله لابی صهیونیستی و اعراب در این زمینه ایفای نقش کرده‌اند. در همین چارچوب آمریکا، اسرائیل و بازیگران دیگری مانند چین، هند و روسیه را به دلیل همکاری استراتژیک با ایران تحت فشار قرار داده‌اند (CS Monitor, 2010).

### ۵. دولت آمریکا و بازدارندگی ایران

با توجه به چارچوبه تئوریک بحث حاضر به نظر می‌رسد که هدف تحریم و ترویج تبلیغات منفی غرب به ویژه آمریکا علیه ایران ریشه در یک اندیشه نظری پراهمیت در روابط بین الملل دارد و آن راهبرد جلوگیری از ظهور هژمونی منطقه‌ای و به هم خوردن وضعیت موجود است. در نظام مبتنی بر تفکر وستفالی، دولت‌ها اصلی‌ترین بازیگران در محیط هرج و مرج گونه بین المللی هستند؛ در این نظام آنارشی گونه دولت‌های قدرتمند به دنبال برقراری هژمونی در منطقه خود و کسب اطمینان از این امر هستند که قدرت‌های بزرگ، رقیب منطقه دیگری را تحت تسلط نگیرند؛ چرا که هدف قدرت‌های بزرگ بالا بردن میزان سهم خود از قدرت جهانی و نهایتاً کسب هژمونی در نظام بین الملل است. در یک نگرش رئالیستی همه قدرتمندان جهانی از قابلیت نظامی برخوردارند، هیچ دولتی قطعاً از نیات و اهداف دولت‌های دیگر چیزی نمی‌داند و به این ترتیب بهترین راه، حفظ بقاء در چنین سیستمی، کسب قدرت هر چه بیشتر در مقام مقایسه با رقبای بالقوه است (Walt, 2002, pp.19-23). براساس نگرش رئالیست‌ها در نظام وستفالی دولت قدرتمند آن است که کمترین احتمال حمله از سوی دولتی دیگر به آن وجود داشته باشد؛ به عبارت دیگر، قدرت‌های بزرگ تنها برای رسیدن به جایگاه قویترین دولت بزرگ تلاش نمی‌کنند، بلکه غایت نهایی آن‌ها تبدیل شدن به هژمونی در سیستم امنیتی مربوط است. در مورد قدرت‌های منطقه‌ای هدف میل

به هژمونی منطقه‌ای و نه جهانی است، یعنی بهترین وضعیت این است که دولت بر حیات خلوت خود تسلط داشته باشد (Little, 2008, pp.29-41).

در همین راستاست که می‌توان گفت عکس‌العمل تند و همراه با فشار غرب، به ویژه آمریکا علیه ایران تلاشی برای جلوگیری از تسلط ایران بر خاورمیانه و کسب هژمونی در این منطقه است، ایران به شدت می‌کوشد تا شکاف قدرت خود با همسایگانش را به حداکثر برساند تا به جایی برسد که در خاورمیانه از ناحیه هیچ دولتی احساس تهدید نکند؛ به عبارت دیگر ایران تلاش دارد تا در مقابل سیاست‌های غرب از جمله تحریکات آمریکا و اتحادیه اروپا مقاومت کند. آنان می‌ترسند قدرت تأثیرگذاری ایران بر روی همسایگانش افزایش یابد و نهایتاً ایران پر قدرت در صدد برآید تا ایالات متحده آمریکا را از خاورمیانه بیرون کند، چرا که علی‌الاصول یک هژمون منطقه‌ای نمی‌تواند حضور نیروهای قدرتی دیگر را در حول و حوش خود تحمل کند، چون که این نیروها تهدیدی بالقوه علیه امنیت این قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شوند.

براساس این تفکر است که آمریکا شدیداً به بازدارندگی قدرت ایران پرداخته است، آمریکا به عنوان تنها قدرت هژمون منطقه‌ای در سپهر سیاست بین‌الملل نمی‌خواهد که هژمون‌های منطقه‌ای دیگر پدیدار شوند تا به عنوان رقیب هم‌تراز آن مطرح باشند. رفتار راهبردی آمریکا در منطقه خاورمیانه در مقابل ایران دقیقاً منبعت از این رفتار آمریکاست. در همین راستا آمریکا به سختی کوشیده است، تا به بزرگنمایی تهدید ایران بپردازد، رسانه‌های گوناگون و روزنامه‌ها، مطالب گوناگونی را درباره هژمونی طلبی ایران در سالیان اخیر در غرب به رشته تحریر درآورده‌اند. اگر عبارت تهدید ایران را در گوگل جستجو کنیم بیش از بیست و سه میلیون رکورد به دست می‌آید. مراکز فکری و نظریه پردازان تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا، سه دهه است که موضوع هژمونی طلبی ایران را در کانون توجهات خود قرار داده‌اند و آن را بزرگنمایی می‌کنند.

در این ارتباط، به عنوان نمونه می‌توان به نوشتار معروف ریچارد هاس رئیس شورای روابط خارجی آمریکا اشاره کرد او در این مقاله با عنوان «خاور میانه» بحث می‌کند که دوران جدیدی در منطقه خاورمیانه شروع شده است که بارزترین خصیصه

آن پایان یافتن سلطه آمریکا بر منطقه و تغییر آشکار موازنه قدرت به نفع ایران است و این همان موضوع و تغییری است که باید از گسترش آن ممانعت به عمل آورد (Haass, 2006) همین ادبیات و طرز تفکر در سایر مقالات دیگری مانند خیزش شیعه (Nasr, 2006) و بعدها در کتاب‌ها و مقالات دیگری عمدتاً در آمریکا، اروپا و اسرائیل تکرار شد، در همه این موارد یک اندیشه مسلط وجود دارد و آن این که ایران شدیداً به دنبال کسب هژمونی منطقه‌ای است و باید کوشید تا از تحقق چنین امری جلوگیری به عمل آورد. اندک اندک این طرز فکر به گفتمان سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا مبدل شد. این بزرگنمایی تهدید ایران فواید دیگری را برای آمریکا داشت و همان طوری که اشاره شد شتاب گرفتن فروش تسلیحات در منطقه یکی از نمونه‌ها بوده است (Petras, 2007).

در ابتدای شکل‌گیری دولت اوپاما مؤسسه بروکینگز و شورای روابط خارجی آمریکا با همکاری جمعی از متخصصان آمریکایی خاورمیانه در پژوهشی با عنوان «احیای موازنه استراتژی خاورمیانه‌ای برای رئیس‌جمهور آینده» باز هم در تداوم گفتمان ایران هراسی، ایران را به عنوان یک تهدید عمده به عنوان کشوری هژمونی طلب معرفی کرد و توصیه‌های گوناگونی را برای جلوگیری از هژمونی آن بر منطقه مطرح کرد. (Hass and Indyk, 2009)

این گفتمان در دولت جدید آمریکا نیز به تدریج به گفتمان مسلط در قبال ایران تبدیل شد و سخن از ایجاد چتر اتمی برای مهار تهدید ایران از سوی هیلاری کلینتون مطرح شد. هیلاری کلینتون در سفر آسیایی خود در سال ۲۰۰۹م. اعلام داشت که «اگر ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد، آمریکا متحدان خود در خلیج فارس را زیر چتر دفاعی خود خواهد گرفت»، او تأکید کرد «ما می‌خواهیم ایران درک کند، که اگر ما چتر دفاعی خود را در منطقه بگسترانیم، یا ظرفیت نظامی کشورهای خلیج فارس را افزایش دهیم، ایران در صورت دستیابی به سلاح هسته‌ای نه قدرتمندتر و نه ایمن‌تر خواهد شد، آن‌ها خیال می‌کنند که اگر به سلاح هسته‌ای دست یابند بر منطقه مسلط خواهد شد. ما چنین امکانی را از آن‌ها خواهیم گرفت» (Clinton, 2009).

چنین نظرات و بیاناتی دقیقاً در راستای منطقی مذکور بیان می‌شود تا از ظهور یک هژمون منطقه‌ای در خاورمیانه جلوگیری به عمل آید، سخن از چتر اتمی در خلیج

فارس برای اولین بار است که از سوی یک مقام ارشد ایالات متحده بیان شده است. از دوران جنگ سرد تاکنون آمریکا تنها ژاپن و کره جنوبی را آن هم در برابر تهدید ابرقدرتی چون شوروی، زیر چتر اتمی خود برده و گسترش این چتر نشان از تغییر مهمی در رفتار استراتژیک ایالات متحده دارد و نشان می‌دهد که این کشور برای جلوگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای تا چه میزان حاضر به هزینه کردن است. آمریکا در راستای اجرای این سیاست دو راهکار را دنبال کرده است: اول بسیج کشورهای منطقه و موازن کردن آن‌ها با ایران و دوم ورود به سیستم برای حفظ موازنه مطلوب و جلوگیری از تسلط ایران بر منطقه؛ به نظر می‌رسد که دولت اوباما نیز برای همین گزینه دوم اولویت قائل است و در همین راستا استقرار سپر دفاع موشکی در خلیج فارس معنا می‌یابد. هدف از استقرار این سامانه، محدود کردن ایران است، ایرانی که به طور فزاینده به قدرتمندترین بازیگر خاورمیانه تبدیل می‌شود (برزگر، ۱۳۸۹).

#### ۶. پارامترهای قدرتی ایران در مقابل فشارهای ایالات متحده آمریکا

ایران به عنوان مهمترین تولیدکننده نفت از گسترش نفوذ خود در عرصه منطقه‌ای و یا درون سازمان اوپک به انحای مختلف بهره برداری کرده است، ایران امروز با داشتن جمعیتی حدود هفتاد و چهار میلیون نفر و تولید ناخالص ملی برابر با دویست میلیارد دلار یک کشور با قدرت میانه و مستقل قلمداد می‌شود؛ نرخ امید به زندگی که در سال ۱۹۷۰م. حدود پنجاه و پنج سال بود، اکنون به حدود هفتاد و پنج سال رسیده است. این در حالی است که ایران قدرتمندترین بازیگر خلیج فارس محسوب می‌شود و دارای نقش برجسته‌ای در جهان اسلام است که آن را از لحاظ مشارکت مردمی هم در منطقه و هم در جهان اسلام به کشور نمونه‌ای تبدیل می‌کند. ایران جدا تلاش کرده که با حفظ ارزش‌ها و میراث انقلاب اسلامی، نسبت به اصول اسلامی و شعائر دینی وفادار و پای بند باشد. در همین چارچوب در راه توسعه اقتصادی و با هدف ادغام ایران در نظام بین‌الملل و اقتصاد جهانی تلاش و برنامه ریزی دولت ادامه دارد. ایران می‌رود که تبدیل به یک قدرت جهانی شود و این واقعیت را هیچ بازیگری نمی‌تواند در عرصه بین‌المللی انکار نماید (Simbar, 2009).



با گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، اکنون ایران به عنوان بازیگر مطرح در منطقه خاورمیانه از شرق مدیترانه تا خلیج فارس نقش آفرینی می‌کند. در حوزه خلیج فارس ایران مهمترین کشور از لحاظ استراتژیکی قلمداد می‌شود، که بر تنگه هرمز، گلوگاه نفت جهان دارای سلطه است و در عین حال خاورمیانه را به آسیای مرکزی و آسیای جنوبی پیوند می‌دهد. ضمناً ایران به عنوان بزرگترین دولت مبتنی بر نظام دینی، رهبری شیعیان جهان را بر عهده دارد که نفوذ آن در حزب الله لبنان یکی از نمونه‌های بارز قلمداد می‌شود. ایران از لحاظ اقتصادی از منابع غنی نفت و گاز برخوردار است و در همین حال پرجمعیت‌ترین کشور منطقه و دارای زیربنای صنعتی به حساب می‌آید. علاوه بر این پارامترهای قدرتی اکنون با سرنگونی رژیم بعث طالبان در عراق و افغانستان نفوذ و حضور ایران به طور چشمگیری قابل مشاهده است. باید به این نکته کلیدی دقت داشته باشیم که حضور نظامی آمریکا در این کشور خواهی نخواهی، دیر یا زود پایان خواهد پذیرفت، اما این ایران است که همواره به عنوان همسایه استراتژیک این کشورها در منطقه باقی خواهد ماند. در همین حال باید توجه داشته باشیم که انقلاب اسلامی ایران نیز ماهیت سیاست خارجی این کشور را دچار تغییر بنیادین ساخته و وجهه ایران در میان مردم مسلمان منطقه و جهان اسلام را ارتقاء داده است.

نکته دیگری که باید به آن اشاره شود این است که در ساختار روابط بین الملل، قدرت و افزایش آن در یک بازیگر می‌تواند در میان سایر بازیگران نیز ایجاد تهدید کند؛ به عبارت دیگر، به موازاتی که قدرت یک دولت افزایش می‌یابد، به طور طبیعی، به افزایش تمایل دیگران برای محدود کردن، ایجاد توازن و بازدارندگی قدرت آن منجر می‌شود. ایران به طور تاریخی و از لحاظ قدرتی از همسایگان خود به ویژه همسایگان جنوبی برتر بوده است. بنابراین، همواره افزایش قدرت ایران در آن‌ها اضطراب و نگرانی ایجاد کرده است. با مطالعه تاریخ معاصر دیپلماسی ایران متوجه می‌شویم، هر گاه در قدرت ایران تغییرات بارزی به وجود آمده این نگرانی به هراس تبدیل شده است. ایران در حوزه‌های مختلف قدرت، از جمعیت تا مساحت، منابع و موقعیت جغرافیایی دارای توانایی‌های زیادی است که آن را به بازیگری مؤثر در منطقه

خاورمیانه و جهان اسلام تبدیل می‌کند، این پارامترهای قدرتی باعث می‌شود تا این کشور به عنوان یک قدرت هژمونی منطقه‌ای مطرح باشد.

نکته دیگری که میزان حساسیت بازیگران درون و برون منطقه‌ای را نسبت به ایران زیاد می‌کند موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در مجاورت منابع انرژی جهان و مسیر انتقال آن به ویژه منطقه خلیج فارس، تنگه استراتژیک هرمز در مرکز منطقه حساس خاورمیانه است؛ این حساسیت ژئوپلیتیک باعث می‌شود تا ایران در کانون توجه سیاست منطقه‌ای و حتی بین‌المللی قرار گیرد. باید توجه داشته باشیم که این عوامل قدرتی یاد شده، ساختاری و سخت افزارانه نیز محسوب می‌شوند.

علاوه بر عوامل سخت قدرتی برای ایران، باید به عوامل نرم قدرتی آن نیز اشاره کرد؛ مانند مکتب و ایدئولوژی اسلامی، که در اعمال سیاست خارجی مد نظر قرار می‌گیرند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران علاوه بر داشتن عوامل قدرتی سخت که به آن‌ها اشاره شد، از عامل ایدئولوژیک نیز برخوردار شده است، این عامل از طریق «نظریه شکنندگی داخلی» نیز قابل طرح است. براساس این نظریه، هراس دولت‌ها از کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای همسایه زمانی به وجود می‌آید که بترسند مدل حکومتی کشور رقیب برای آن‌ها در داخل مسئله و بحران ایجاد کند؛ در مورد ایران هم همین طور است، ایران کشوری دموکراتیک‌تر است و پس از انقلاب خود به خود براساس این امر در کشورهای عربی خلیج فارس ایجاد نگرانی می‌کرد. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد که این ترس به خاطر رفتار یا نیت تهاجمی ایران نیست بلکه این ترس از ایران برخاسته از اولاً خودشکنندگی داخلی آن‌ها و ثانیاً برخاسته از تبلیغات منفی برخی از قدرت‌های بزرگ بوده است.

ولی باید به این نکته ظریف و مهم توجه نمود که عملاً ایرانیان در تاریخ طولانی خود، عمدتاً ملتی صلح طلب بوده‌اند و هرگز جنگی را خود شروع نکرده‌اند و بلکه در مقابل، همواره قربانی تجاوز همسایگان و بیگانگان محسوب شده‌اند؛ در این راستا آخرین مورد آن هشت سال دفاع ایران از خود در مقابل تجاوز رژیم بعثی صدام حسین محسوب می‌شود.

## ۷. کنش عدالت خواهی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، این کشور با رویکرد جدیدی به نظام بین الملل نگریده است. انقلاب اسلامی در ایران باعث شد تا رژیم پهلوی که به نظام سرمایه داری غرب وابسته بود به عنوان یک بازیگر ایدئولوژیک و با یک تفکر اسلامی ادعاهای مختص به خود را داشته باشد. از مهمترین شاخصه‌های جمهوری اسلامی ایران نگاه منتقدانه و عدالت طلبانه آن در نظام جهانی بوده است، پافشاری و اصرار ایران برای احقاق حقوق مردم فلسطین در قضیه اشغال اسرائیل، طرفداری و حمایت از حزب الله لبنان در مقابل حملات تل آویو، جانبداری از مردم افغانستان در زمان اشغالگری روس‌ها و پس از آن تاکنون، و سایر موارد دیگر تنها نمونه‌هایی از این تفکر جدید قلمداد می‌شوند.

نکته جالب و چشمگیر در بازیگری دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران این است که در بسیاری از موارد با آن‌که مقتضای نظام وستفالی ایجاب می‌کرد که دست از پایدردی و مساعی خود دست بشوید، اما این کار را نکرد و تحت فشارهای منطقه‌ای و جهانی به روند دیپلماسی نوین خود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم وجود دارد، ادامه داده است. پیامد این بازیگری جدید پس از انقلاب اسلامی ترویج ایران هراسی و شکل گیری ائتلاف ضد ایرانی با رهبری ایالات متحده آمریکا برای محدود کردن و بازدارندگی ایران بوده است.

اگر چه ممکن است که در نگاه اول سیاست‌های انقلابی ایران در عرصه دیپلماسی و منطق رویارویی آن در سیاست خارجی به نظر غیرمنطقی باشد، اما برعکس به نظر می‌رسد که ایران به عنوان یک کشور قدیمی و قدرتمند در پی یافتن نقش جدید خود در روابط بین الملل است. میراث انقلاب اسلامی و اندیشه‌های بنیانگذار آن امام خمینی(ره) موجب شده تا رهبران ایران به دنبال تثبیت و تعمیق دیدگاه‌های خود، حمایت از استقلال و صیانت از حاکمیت ایرانی و درعین حال تبلیغ رسالت ایدئولوژیک و دینی آن باشند.

با توجه به برتری پارامترهای مادی قدرت که در دست بازیگران قدرتمند جهانی قرار دارد، رهبران ایران در رویارویی با آن‌ها به طور قبل توجهی از خود مهارت و

زیرکی نشان داده‌اند، به طوری که در بسیاری از موارد توانسته‌اند مواضع منعطفی را با قدرت‌های مختلف از خود به نمایش بگذارند، ایران توانسته که وارد ائتلاف‌های جهانی شده و تا حد زیادی منافع خود را در سطح منطقه و جهان حفظ کند (Simbar & Ghorbani, 2010).

بند شانزده اصل سوم قانون اساسی ایران دولت را موظف به حمایت همه جانبه از مستضعفان جهان ساخته و بیان می‌دارد که تنظیم سیاست خارجی کشور باید براساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان صورت گیرد. یکی دیگر از اصولی که به طور جدی بر سیاستگزاری جمهوری اسلامی اثر می‌گذارد. اصل نهم است که می‌گوید: در جمهوری اسلامی ایران



اصرار داشت که هیچ‌گونه تغییری را در ژئولیتیک منطقه نخواهد پذیرفت (رمضانی، ۱۳۸۰، ص ۸۸). به همین ترتیب در قضیه افغانستان برعکس، برخورد فعال و همراه با حسن نیت ایران نتایج ملموس و مطلوبی به بار آورد و مواضع ایران و روند قضایا نهایتاً در راستای تأمین منافع ملی ایران قرار گرفت.

در دوران دولت نهم و دهم نیز، رئیس‌جمهور ایران باز بر سیاست اصولگرایانه ایران، مبتنی بر استقلال خواهی ایران ادامه داده است. پافشاری آقای دکتر احمدی نژاد که با مقاومت سرسختانه غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا مواجه بوده، نماد حمایت رهبری، دولت، مجلس و مردم ایران بوده است که بارها و بارها به شکل‌های گوناگون بیان و ابراز شده است، بنابراین کسی نمی‌تواند مدعی شود که وی راسا و خودسرانه این موضع‌گیری مبتنی بر مقاومت سرسختانه را دنبال کرده است، این در حالی است که باید توجه داشته باشیم همین موضع‌گیری انقلابی دولت دهم بوده که هزینه فشار و تحریم شورای امنیت سازمان ملل متحد به تحریک و رهبری آمریکا را موجب شده است.

به طور خلاصه مواضع ایران در سیاست خارجی یک برخورد انتقادی نسبت به نظام بین‌الملل برای پیشبرد اهداف انقلابی همراه با اتخاذ مواضع فعالانه در امور منطقه و جهان محسوب می‌شود. اما چرا ایران به نتایج چندان مطلوبی در سیاست خارجی خود نمی‌رسد، عمدتاً حاصل موانع و کارشکنی‌هایی است که دولت ایالات متحده آمریکا بر سر راه ایران به وجود می‌آورد.

#### ۸. تحریم اوپاما و ذهنیت منفی در ملت و دولت ایران

دولت و ملت ایران همواره با تردید و دغدغه به دولت آمریکا نگرسته‌اند. در واقع این دولت آمریکا بود که در دهه پنجاه میلادی با طراحی سازمان جاسوسی سیا و کمک مالی واشنگتن، دولت ملی دکتر محمد مصدق را که با تلاش و کوشش مردم ایران و با هزینه‌های زیادی به قدرت رسیده بود سرنگون کرد و اصطلاحی که امروز در روایت تاریخی قضیه گفته می‌شود، «آمریکا به مردم ایران از پشت خنجر زد»، متداول گردید. با سقوط دولت ملی دکتر مصدق و با حمایت‌های دیپلماتیک و لجستیک دولت آمریکا، شاه فرار کرده از ایران بار دیگر به قدرت بازگشت. آمریکا از سیاست‌های اختناق‌آمیز

دولت شاه، تأسیس و فعالیت سرکوبگرانه سازمان اطلاعاتی و امنیتی ساواک طی دهه‌های چهل و پنجاه شمسی یا شصت و هفتاد میلادی حمایت به عمل آورد، در واقع همین حمایت‌ها بود که تخم کینه و نفرت در میان مردم ایران نسبت به آمریکا را به وجود آورد.

دولت آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز نخواست که واقعیات موجود در حرکت انقلابی مردم ایران را بپذیرد و علیرغم شعارهای حقوق بشری و دموکراسی در داخل، نسبت به آن‌ها در سیاست خارجی خود پای بند نبود و در نتیجه از دیکتاتوری شاه حمایت کرد، و وقتی که شاه سرنگون شد رژیم جمهوری اسلامی ایران را عامل برهم زنده هژمونی خود در منطقه دید و به این ترتیب دست به عملیاتی زد که هر چه بیشتر ظن و بدبینی دولت و ملت ایران را دامن زد؛ شاه فراری را به آمریکا پذیرفت، کودتای نوژه را علیه نظام تازه به قدرت رسیده طراحی کرد، میلیون‌ها دلار به ضد انقلاب ایران کمک کرد و علیرغم ماهیت رژیم صدام حسین، از آن در طی هشت سال تجاوز به ایران حمایت مالی و دیپلماتیک به عمل آورد، که باعث قدرت گرفتن هر چه بیشتر صدام حسین و رژیم بعث عراق شد، امری که باعث شد حتی دوستان آمریکا از جمله کویت، در جنگ دوم خلیج در امان نباشند.

بنابراین آمریکا همواره در خلال سه دهه گذشته با ابزار فشار و تحمیل زور با ایران رویارویی کرده است و دولت‌های مختلف آن نیز تاکنون تحریم‌های مختلف را علیه آن تحمیل کرده‌اند. پرزیدنت اواما نیز علیرغم شعارهایی که مبنی بر تغییر داده بود، هیچ گونه تغییری را در این روند ایجاد نکرد و به همان سیاست اعمال تحریم و فشار ادامه داد، که به طور بارز می‌توان به رهبری آمریکا در نیل به تصویب قطعنامه ضد ایرانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و وضع تحریم‌های جدید علیه این کشور اشاره کرد. برای رفع این دغدغه‌های مردم و دولت ایران، آمریکا باید به طور صریح و بدون هیچ‌گونه بهانه‌ای مشروعیت انقلاب ایران را به رسمیت بشناسد و ارزیابی واقع بینانه‌ای از بازیگری قدرتی ایران در منطقه خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس داشته باشد، یعنی جایی که ایران در پی تثبیت نقش خود به عنوان یک بازیگر عمده است. اعمال تحریم مجدد دولت اواما و استفاده مستمر از زبان تهدید و فشار با وعده او

مبنی بر ایجاد تغییر و به کار بردن زبان احترام منافات دارد و مشابه رویکرد ناخوشایند هویج و چماق دولت بوش است. آقای احمدی نژاد در روز دهم فوریه ۲۰۰۹ م. سی‌امین سالگرد انقلاب ایران به اوپاما گفت که از تغییرات واقعی و اساسی و نه تاکتیکی در سیاست آمریکا استقبال می‌کند، وی اضافه کرد که ملت ایران آماده مذاکره است با این حال این مذاکرات باید در فضایی عادلانه که در آن احترام متقابل حاکم باشد صورت گیرد (دهقانی، ۱۳۸۶، صص ۹۴-۶۷).

آمریکایی‌ها باید بدانند که بخش قابل توجهی از خشونت و ترور در میان کشورهای مختلف ریشه در نارضایتی‌های جهان سوم به ویژه در منطقه خاورمیانه دارد که ناشی از عملکرد سیاسی، اقتصادی و نظامی امنیتی غرب در نادیده انگاشتن قسمت مهمی از منافع آنان و سرکوب آرمان‌های دیرینه آنان بخصوص در خصوص کشور مستقل فلسطین است. در این راستا راهبرد امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن رونق بخشیدن به تجارت و بازار آزاد و گسترش چرخه توسعه از طریق ایجاد فضای باز و زیربنای دموکراسی در خاورمیانه معرفی می‌شود (پور احمدی، ۱۳۸۴، ص ۵۵).

پس از یازدهم سپتامبر آمریکا به بهانه گسترش دموکراسی و جلوگیری از تروریسم عمدتاً با سیاست مشت آهنین جلو آمده است که حمله نظامی به عراق و افغانستان از نمونه‌ها می‌باشد (ذاکریان، ۱۳۸۲، صص ۲۸-۱۳). آمریکا دولت‌های عراق و افغانستان را به دلیل نقض حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت منطقه و نظام بین الملل خاطی و یاغی می‌دید و به همین بهانه‌ها به آن‌ها حمله نظامی برد تا بتواند به ادعای خود دموکراسی را در این کشورها متحقق کند، ولی پس از اشغال نظامی عمدتاً ناامنی‌های داخلی در این کشورها گسترده‌تر شده است و آمریکا در برقراری ثبات و امنیت در آن‌ها عاجز و ناتوان نشان می‌دهد. اما در مقابل در کشورهای دوست و متحد آمریکا که رژیم‌های اقتدارگرا در آن مستقر هستند مانند مصر، اردن، بحرین، قطر، عربستان سعودی و کویت روابط دوستانه حفظ می‌شوند. اگر چه این کشورها از استانداردهای اولیه، دموکراسی و توجه به مشارکت‌های مردمی و معیارهای حقوق بشر مورد پسند آمریکا دور هستند، اما علی‌الاصول چون حافظ منافع غرب و آمریکا



می‌باشند، عملاً از حمایت و دوستی آمریکا نیز برخوردار می‌شوند. در واقع دولت آمریکا در همکاری خود با این کشورها فشار برای پیشبرد دموکراسی و گسترش لیبرالیسم را کنار گذاشته و در راستای گسترش منافع رئالیستی خود دست به حمایت از این کشورها می‌زند و حتی در یک سیاست دوگانه در مواقع مختلف این کشورها را در فرایند اصلاحات و اعمال حقوق بشر موفق معرفی می‌کند و به تعریف و تمجید از اصلاحات سیاسی آنان حتی اندک می‌پردازد (ذاکریان ۱۳۸۲، ص ۲۰).

در همین راستا، پارادوکس سیاست حقوق بشری آمریکا در ارتباط با رفتار سخت‌گیرانه و اقدامات تحریم و تهدید آن علیه ایران به خوبی ظاهر می‌شود. ایران چون ساختار نظم منطقه‌ای و بین‌المللی پس از جنگ سرد را نمی‌پذیرد، مورد فشار شدید آمریکا قرار می‌گیرد. اعمال تحریم‌ها و فشارهای مختلف سیاسی و اقتصادی به ویژه در زمینه انرژی هسته‌ای در راستای تحقق سیاست یک‌جانبه‌گرایانه و ابزار شکار گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و ایران دنبال می‌شود. می‌توان ادعا کرد که ابزار حقوق بشر و پیشبرد دموکراسی توسط آمریکا دارای کارکرد سیاسی و نه حقوقی در منطقه خاورمیانه است.

آمریکا در اعمال سیاست خاورمیانه بزرگ با یک پارادوکس مواجه است، اولاً ادغام این کشورها به نظام لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی غرب نیازمند دموکراسی‌سازی در آنهاست، ولی نکته این است که دموکراسی تحمیلی یا دموکراسی تزریقی بدون در نظر گرفتن شرایط داخلی نمی‌تواند همیشه مثمرتر باشد، و چه خوب نمونه‌های عراق و افغانستان این موضوع را به اثبات رسانده‌اند. ثانیاً با پذیرش دموکراسی در کشورهای خاورمیانه، آمریکا و دنیای غرب باید آماده پذیرش نتایج آن نیز باشند، یعنی اگر گروه‌های بنیادگرایی اسلامی یا رژیم‌های طرفدار ایران سرکار بیایند نباید واکنش نشان دهند و باید که آرای مردم را بپذیرند و اگر نپذیرند مانند جاهای مختلفی که نپذیرفته‌اند چهره خود را بیش از پیش در اذهان مردم مسلمان خاورمیانه خراب خواهند کرد، در عین حالی که برخلاف اهداف خودشان در روند دموکراسی‌سازی خاورمیانه بزرگ عمل کرده‌اند. در واقع رفع هر گونه ابهام اصلاحات در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مشروط به تداوم و بازتعریف استراتژی تشویق دموکراسی، اصلاح سیستم

اجتماعی و گسترش نظام آزاد اقتصادی در خاورمیانه می‌باشد. به دلیل واقعیت‌های موجود در منطقه از جمله مسائل ایران، عراق، لبنان و سرزمین‌های اشغالی، تشویق دموکراسی، انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی، مشخص نمودن مرز میان تغییر رژیم و تشویق دموکراسی و کنترل رفتارهای توسعه طلبانه و سرکوب‌گرانه رژیم صهیونیستی در خاورمیانه از مهمترین ابعاد راهبردی سیاست خارجی آمریکا است.

مداخله‌های آمریکا نیز که درصدد بهره‌برداری سیاسی و به انزوایشاندن ایران در موقعیت‌های گوناگون بوده، تداوم داشته است. تلاش راهبردی آمریکا برای انزوای سیاسی و اقتصادی ایران به ویژه از طریق ممانعت از انتقال انرژی منطقه آسیای جنوب غرب از مسیر ایران به خوبی مشاهده می‌شود. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و سیاست‌های این کشور در تحریم‌های اقتصادی به ویژه در سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفتی ایران حوزه دیگری از تهدیدات علیه ایران را به نمایش می‌گذارد. همچنین نقش مهمی که این کشور در تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه و خلیج فارس در شکل‌دهی به برخی ائتلاف‌های ضد ایران دارد، عامل مهمی در معادلات امنیت منطقه‌ای با محوریت آمریکا به خصوص در تأمین امنیت عرضه نفت خام برای اروپای غربی، ژاپن، چین و سایر کشورهای صنعتی آسیا پاسفیک است.

به نظر می‌رسد حتی در صورت گسترش دموکراسی در خاورمیانه غربی قطعاً این وضعیت تضمین‌کننده منافع آمریکا در منطقه نخواهد بود، چرا که همانند تجارب گذشته نتیجه یک انتخابات آزاد، عمدتاً تأمین‌کننده منافع آمریکا و غرب نیست. اگر گسترش دموکراسی و رشد مردم‌سالاری در خاورمیانه تضمین‌کننده منافع غرب نیست پس حفظ وضع موجود یعنی حمایت آمریکا از دولت‌های اقتدارگرا و استبدادی منطقه بهترین گزینه محسوب خواهد شد. زیرا منافع این کشورها و سایر دولت‌های هم‌پیمان آمریکا را بهتر تأمین می‌کند و این رفتاری است که دولت آمریکا در قبال بسیاری از این گونه کشورها در پیش گرفته است.

## ۹. آمریکا، خاورمیانه و ایران

محور اصلی سیاست خارجی اوباما موضوعات مربوط به خاورمیانه است. تحولات سیاسی و امنیتی آمریکا طی سال‌های ۲۰۰۶م. تاکنون نشان داده است که منطقه خاورمیانه بزرگترین چالش سیاست خارجی برای آمریکاست، عمده‌ترین مباحث ژئوپلیتیک در همین منطقه شکل گرفته است. چالش‌های امنیتی آمریکا نه تنها انعکاس فرایندهای بحران‌ساز در حوزه سیاست خارجی بوده است بلکه می‌توان آن را در قالب نشانه‌هایی از دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی مورد لحاظ قرار داد. ساموئل کوهن نظام جهانی ژئوپلیتیک را با محوریت کمربند لرزان خاورمیانه مورد تحلیل قرار داده است. در این حوزه جغرافیایی نفوذ قدرت‌های بزرگ با شکاف‌های داخلی عمیق مواجه شده است. وی این منطقه را مرکز تلاقی سه قاره مهم جهان قلمداد می‌کند منطقه‌ای که ذخایر عظیم نفت و گاز در آن وجود دارد. بنابراین حیط مداخله قدرت‌های بزرگ است.

در این منطقه با اهمیت اوباما در سیاست خارجی خود از یک طرف تلاش دارد تا از راهکارهای شکست خورده سیاست خاورمیانه‌ای بوش اجتناب کند ولی از طرف دیگر برخی علائم نشان می‌دهد که وی درصدد است از همان شیوه‌ها در قالبی جدید استفاده کند. به عنوان نمونه اوباما با انتصاب هیلاری کلینتون از حامیان جنگ آمریکا علیه عراق و از سناتورهای طرفدار اسرائیل به عنوان وزیر امور خارجه نشان داد که اشتیاقی نسبت به ایجاد تحولات بنیادین در فرایندهای سیاست خارجی گذشته آمریکا ندارد. اما در همین حال نظر خود را درباره ضرورت بازنگری سیاست خارجی آمریکا در مقابل افغانستان پاکستان و ایران و عراق صراحتاً اعلام نمود.

سیاست‌های اوباما در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌تواند در چارچوب راهبردهای مختلفی قرار گیرد. فضای تبلیغاتی از طریق رسانه‌های آمریکا و سایر کشورهای غربی برای انجام عملیات روانی علیه ایران در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای غیرصلح‌آمیز ادامه خواهد یافت. اما در عین حال اوباما و تیم امنیت ملی او می‌کوشند تا روند اجماع‌سازی بین‌المللی در ارتباط با ایران را پیگیری نمایند. آمریکا در دوران اوباما با هر گونه اشاعه هسته‌ای مخالف بوده و آن را به عنوان یکی از عوامل و زمینه‌های ایجاد تهدید علیه منافع منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا خواهد دانست. آمریکا

برای تحقق اهداف خود از تاکتیک‌هایی مانند مذاکرات چند جانبه، محدودسازی ایران و همچنین ایجاد اجماع بین المللی استفاده خواهد کرد. بخشی از دیپلماسی آمریکا برای محدودسازی ایران از طریق همکاری با روسیه دنبال می‌شود. آمریکایی‌ها می‌خواهند تا محدودیت‌های بیشتری را از طریق همکاری و مشارکت با روسیه علیه ایران ایجاد کنند به این ترتیب محدودسازی می‌تواند ماهیت تهاجمی هم داشته باشد و از طریق قطعنامه‌های جدید شورای امنیت دنبال شود. سیاست امنیتی اوپاما حول محور منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای قرار دارد در این سیاست هر گونه آزمایش هسته‌ای زمینه‌های لازم را برای ایجاد دو مینوی هسته‌ای در خاورمیانه به وجود می‌آورد. در چنین شرایطی اوپاما آمادگی لازم را برای بهره‌گیری از ابزارهای نظامی برای مقابله با گسترش هسته‌ای در خاورمیانه را دارا می‌باشد. اگر آمریکا بتواند طی سال‌های آینده، مشکلات امنیتی خود را از طریق همکاری با گروه‌های میانه روی طالبان و پاکستان برطرف نمایند در آن شرایط از قابلیت‌های بیشتری برای مقابله با شرایط امنیت رو گسترش هسته‌ای برخوردار خواهند شد.

### جمع بندی

سیاست خارجی آمریکا تاکنون با ابزار فشار و تهدید در مقابل ایران موفق نبوده است و نتوانسته که تغییری را در رفتار جمهوری اسلامی ایجاد کند. ایران در مسائل کلیدی که مورد توجه اصلی آمریکاست تغییری ایجاد نکرده است، از جمله حمایت از گروه‌های اسلامی مانند حزب الله لبنان، به دست آوردن موشک‌های دور برد و انرژی هسته‌ای و همچنین مخالفت با رژیم صهیونیستی اسرائیل. سیاست تحریم نیز باعث شده است تا چهره نامناسبی از آمریکا در مقابل چشمان مردم ایران ترسیم شود. بنابر این اوپاما نیازمند تغییر در سیاست خود است تا واشنگتن بتواند به اهداف تعریف شده خود برسد. آمریکا باید شناخت مناسبی از سیاست خارجی ایران به دست آورد، این در حالی است که دولت و مردم ایران عمدتاً دارای حس شدیدی در زمینه کسب استقلال طلبی هستند و فرهنگ مقاومت در این کشور در مواجهه با زور و سلطه جنبه تاریخی داراست که به مبارزه‌های مردم ایران در مقابل سلطه اجنبی بر می‌گردد. از طرف دیگر

مردم ایران برخی تجربه‌های تلخ خود را در زمینه مداخله‌های ناشایست آمریکا فراموش نمی‌کنند بنابراین در موضوع انجام مذاکرات با آمریکا، ایران هیچ گونه فشار یا تهدید را نمی‌پذیرد و تنها در صورت وجود احترام است که حاضر به حضور در پای میز مذاکره می‌شود. این درحالی است که آمریکا باید هویت و مشروعیت انقلاب اسلامی و منافع ملی ایران را به رسمیت بشناسد و ارزیابی واقع بینانه‌ای از بازیگری ایران در منطقه خاورمیانه داشته باشد. دولت اوباما باید اتکای خود بر سیاست فشار، زور و تحریم را رها کند چرا که این سیاست زورمدارانه نه تنها موجب تضعیف حکومت نشده بلکه به شدت به مردم ایران را نسبت به آمریکا بدبین می‌سازد. در تلاش برای مذاکره با ایران، فشار، تهدید اعم از مستقیم یا غیرمستقیم، نظامی، اقتصادی یا دیپلماتیک غیرسازنده خواهد بود. غرب به طور اعم و ایالات متحده به طور اخص باید حساسیت زیاد ایران و سوءظن عمیق این کشور را نسبت به آمریکا را به دلیل سیاست‌های مقابله جویانه و خصمانه آن در قبال ایران طی سی سال گذشته را در نظر بگیرند.

### کتابنامه

- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۸)، «آمریکا و سیستم امنیت خلیج فارس: امکان سنجی تحول آنارشی به همکاری و صلح»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۹)، «تروریسم اتمی، ایران و استراتژی جدید آمریکا»، تابناک <http://www.tabnak.ir>
- بوزان، باری، ویور، الی، دو ویلد، پاپ (۱۳۸۶)، چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، مترجم علیرضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده راهبردی.
- پور احمدی، حسین (۱۳۸۴)، «اقتصاد سیاسی بین الملل و منافع استراتژیک نوین آمریکا در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال ششم ش ۴-۳.
- دئورتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۶)، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۷)، «الگوهای امنیتی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ش خرداد.

- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، (۱۳۸۶)، «گفتمان اصول‌گرایی عدالت محور در سیاست خارجی آقای احمدی نژاد»، دانش سیاسی، سال سوم، ش ۵، بهار و تابستان.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۸۲)، «ایران، خاورمیانه و حقوق بشر امریکایی»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای (اسرائیل شناسی-آمریکاشناسی)، ش تابستان و پاییز.
- رمضانی، روح الله (۱۳۸۰)، چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۰)، امنیت در جهان آشوب زده، مندرج در ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- سیمبر، رضا و ارسلان قربانی شیخ نشین (۱۳۸۷)، روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم.
- همو (۱۳۸۹)، اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل: رهیافت‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۶)، آمریکا بر سر تقاطع: دموکراسی، قدرت و میراث جریان نو محافظه‌کاری در آمریکا، ترجمه مجتبی امید، تهران: نشر نی.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۲)، «عملیات پیش‌دستی کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه جدید»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، ش پاییز و زمستان.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، «سازه‌انگاری به عنوان فرآیند در روابط بین‌الملل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۵، دانشگاه تهران.
- همو (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- Baghat, Gawdat (2008), "Security in the Persian Gulf: Perils and Opportunities", Contemporary Security Policy, vol. 29, no. 2.
- Barakobama.com (2008), *Barack Obama: The War We Need to Win*, Paid for Obama for America.
- Carr, Edward Hallet (1964), *Twenty Years Crisis: An Introduction to the Study of International Relation*, New York: Harper and Row.
- Clinton, H. (2009), Clinton: *US Will Extend Defense Umbrella over Persian Gulf If, Iran Obtain Nuclear Weapons*, Fox News: <http://www.foxnews.com/politics>

- CSMonitor, (2010), *Russia Suspends Iran Arms Sale Following Israeli PM's Visit to Moscow*, CSMonitor: <http://www.csmonitor>
- Hass, R. N. (2006), *The New Middle East*, *Foreign Affairs*, vol, 19, no.4, pp. 38-57.
- Hass, R. and Indyk, M. (2009), *Restoring the Balance: A Middle East Strategy for the Next President*, Washington DC: Brooking Institution Press.
- Hoffington Post (2009), *Obama Inauguration Speech*, Full Text, Video, <http://www.huffintonpost.com>.
- Hunter, Robert, Edward Gnehm and George Joulwan (2008), *Integrating Instruments of Power and Influence*, Lessons, Learned and Best Practices, Rand Corporation and American Academy of Diplomacy.
- Joseph, Jonathan (2008), *Hegemony and the Structure Agency Problem in International Relations: A Scientific Realist Contribution*, *Review of International Studies*, vol.34, no.1.
- Lenter, Howard (2005), *Public Policy and Foreign Policy*, Boston: Butterworth.
- Litte, R. (2008), *The Balance of Power in International Relations: Metaphors, Myth and Models*, London: Cambridge University Press.
- McDonald, Matt (2008), *Global Trends to the World*, Global Trends 2025: A Transformed World.
- Nasr, Vali (2006), *When the Shiites Rise*, *Foreign Affairs*, vol.85, no.4.
- Ottaway, Marina (2008), *Evaluating Middle East Reform: Significant or Cosmetic*, The New York Times, 7 November 2008.
- Petras, J. (2007), *Bush's Twenty- Billion Dollar Arms Sales to Saudi Arabia*, Global Research: <http://www.Covenantnews.com/politics/archives>.
- Simbar, Reza (2009), *Political Islam and International System: Impacts and Implications*, *Journal of International and Area Studies*, vol.17, no.2.
- Simbar, Reza, and Arsalan Ghorbani Sheikhneshin (2010), *Intellectual Bases and Practical Policy of the Iranian 9th Government in International Relations*, *Journal of International and Area Studies*, vol.17, no.1.

SIPRI, (2009), *SIPRI Arms Transfer Data*, SIPRI Fact Sheets:  
<http://www.sipri.org>.

Walt, Stephen (2002), *Keeping the World: Off-Balance: Self Restraint and US Foreign Policy*, In: J. G, Ikenberry, *America Unrivaled: The Future of the Balance of Power*, pp. 154-211, New York: Cornell University Press.

Youngs, Richard (2009), *Impasses in Euro –Gulf Relations*, RSD Reports, November 30.